

تشبیه گل باقلابه چشم احول که در شعر بلفرج رونی در اواخر این دوره آمده وبظاهر بدیع می نماید:

باقلیها شکوفه آورده
راست چون چشم احول و احول^۱

از تشبیهات رایج در شعر گویندگان قرن چهارم عرب است چنانکه در این شعرها از کشاجم می خوانیم:

وَلَا حَ وَرَدًا بِالْقَلَاءِ نَظْرًا
عَنْ مُقْلَةٍ تَفْتَحُ جَفْنًا عَنْ حَوْرٍ^۲

و هم او گفته است:

وَكَانَ وَرَدًا بِالْقَلَاءِ دِرَاهِمٌ
قَدْ ضُمَّخَتْ أَوْ سَاطَهَا بِالْعَنْبِرِ
وَكَانَ مِنْ فَوْقِ مَتْنِ غُصُونِهِ
يَرْتَوِبُ مُقْلَةً أَقْبَلَ أَوْ أَحْوَرَ^۳

و در شعر ابن و کعب می خوانیم:

كَانَ نَوْرُ الْبِاقِلَاءِ إِزَابِدًا
لِنَظْرِهِ أَعْيُنٌ فِيهَا حَوْرٌ^۴

(۱) دیوان ابوالفرج رونی، ۷۰.

(۲) نهاية الادب، ۲۱/۱۱.

(۳) نهاية، همان جلد و همان صفحه.

(۴) نقيمة الدهر، ۳۱۷/۱.

و تشبیه نرگس به صورتی همه چشم که در شعر منوچهری آمده:

نرگس چون دلبری است سرش همه چشم

سرو چو معشوقه‌ای است تنش همه قدا

در این شعر ابن معتر نیز دیده می‌شود:

عُيُونٌ بِلَا أَوْجِهٍ

لَهَا حَذَقٌ مِّنْ ذَهَبٍ^۱

و نیز تشبیه ثریا به نرگس و برعکس که در شعر فیروز مشرقی

می‌خوانیم:

هست پروین چو دسته نرگس

همچو بنات نعش رنگینان^۲

و در شعر ناصر خسرو پس از او:

پروین بدچه ماند؟ - به یکی دسته نرگس

یانسترن تازه که بر سبزه شانیش^۳

تصویری است که در شعر عرب بدینگونه رواج داشته، ابن معتر

گوید:

فَنَّا وَلِنِيهَا وَ الثَّرِيَّا كَانِيهَا

جَنِي نَرَجِسٍ حَيِّي النَّدَامَا بِه السَّاقِي^۵

(۱) دیوان منوچهری، ۱۵.

(۲) التشبیات، ابن ابی عون، ۱۹۳.

(۳) اشعار هراکنده، ۲۰.

(۴) دیوان ناصر خسرو، ۲۲۳.

(۵) دیوان ابن معتر، ۲۳۹.

و تشبیه گیسو به مورد که در شعر سپهری ماوراء النهری آمده:

شاخه‌های مورد بر رفته بین و برگ‌هایش
برشکسته جعداندرجعد چون زلفین یار^۱

و پس از او منوچهری گفته است:

آن شاخه‌های مورد تر
چون گیسوی پرغالبه^۲

که عیناً در این تصویر از شاعران اندلس، از ابوجعفر بن ابار، دیده می‌شود:

و آسِ كَاسِمِهِ لِلْسَهْمِ آسٍ
تَتَّبِعُهُ بِدُخْلِي الزَّمَنِ الْقَشِيبِ
وَأَرْسَلُ كَالْقِدَائِرِ مُرْسَلَاتٍ
بِهَا قَطْعٌ وَنَمَّ بِكُلِّ طَيْبٍ^۳

و این تشبیه درخت بید در شعر عماره:

شاخ بید سبز گشته روز باد
چون یکی مست‌نوان سرنگون^۴

(۱) لب‌الالباب، ۲۶۵.

(۲) دیوان منوچهری، ۷۹.

(۳) الہدیع وصف الربیع، ۸۹.

(۴) لب‌الالباب، ۲۶۳.

باد آور این تشبیه ابن معتر است:

نَشْوَانٌ يَحْكِي مَسْبِلَهُ
مُحْضَنًا بِأَبْدَى الرِّيحِ زُطْبَا^۱

و همچنین در شعر ابوالفرج واواء دمشقی:

يَمِيلُ النَّسِيمُ بِأَغْصَانِهَا
فَبَعْضُ نَشَاوِيٍّ وَبَعْضُ مُفِيقٍ^۲

۲. تشبیه بر که ونسیم به زره که در شعر این دوره رواج بسیار دارد، در شعر منوچهری:

باد زره گر شده ست آب مسلسل زره^۳
و در شعر قطران می خوانیم:

آب چون جوشن شده است اندر غدیر از فعل باد
باغ جوشن پوش گشت از بیم باد اندر غدیر^۴

و عنصری گفته:

وگر فرو شود آهن بآب - و طبع اینست -
چرا بر آید جوشن همی بروی غدیر^۵

(۱) دیوان ابن معتر، ۲۰۹.

(۲) پتیمة الدهر، ج ۱/۲۱۱.

(۳) دیوان منوچهری، ۵۵.

(۴) دیوان قطران، ۱۴۲.

(۵) دیوان عنصری، ۵۲.

و بعد بصورت مبتدل تکرار می‌شود، اصلش از عرب گرفته شده
و در شعر ابن‌مغتر می‌خوانیم:

وَ كَانَ دِرْعًا مُفْرَغًا مِنْ فِئَةٍ
مَاءُ الْغَدِيرِ جَرَتْ عَلَيْهِ صَبَالًا^۱

و در عربی رواج بسیار داشته است بحتری گفته است:

إِذَا عَلَتْهَا الصَّبَا أَبَدَتْ لَهَا حُبَّكَ
مِثْلَ الْجَوَاشِينِ مَصْفُولًا حَوَاشِيهَا^۲

و در شعر ابوفراس حمدانی می‌خوانیم:

وَ إِذَا الرِّيحُ جَرَتْ عَلَيْهِ
فِي الدَّهَابِ وَ فِي الرَّجُوعِ
نَثَرَتْ عَلَى بَعْضِ الصَّفَا -
بِحِجَابِ بَيْنَنَا حَلَقَ الدُّرُوعِ^۳

و قبل از همه در دوره جاهلی عمرو بن کلثوم گفته:

كَأَنَّ غُصُونَهُنَّ مَتُونُ عُذْرٍ
تَصَفَّقَهَا الرِّيحُ إِذَا جَرِينَا^۴

(۱) الشبیهات، ۲۰۱.

(۲) همان کتاب، ۲۵۵.

(۳) یثیمة الدهر، ج ۱/۳۹.

(۴) الشعر العربی بین التطود و الجمود، ۱۹۷.

۳. آسمان و ستارگان: بسیاری از تصاویر شعری این دوره، در زمینه آسمان و ماه و هلال و ستارگان نیز در شعر عرب رواج داشته و می‌توانیم برای نمونه این تصویر منوچهری را که درباره هلال می‌گوید:

و یا چون دو سر از هم‌باز کرده
ز زر مغربی دستاور نجین^۱

یادآوری کنیم که تشبیه ابن‌معتز را به یاد می‌آورد:

وَ كَأَنَّ الْهَلَالَ نِصْفُ سَوَارٍ
وَالثُّرَيَّا كَفُّ يَشِيرَالِيهِ^۲

و در شعر تمیم بن المعز آمده که:

وَانْجَلَى الْغَيْمُ عَنِ هَلَالٍ تَبَدَّى
فِي بَدِ الْأَفْقِ مِثْلَ نِصْفِ سَوَارٍ^۳

و نیز تصویر دیگر منوچهری از هلال که گفته است:

و یا پیراهنی نیلی که دارد
ز شعر زرد، نیمی زه به دامن^۴

عیناً برابر است با این تصویر هلال در شعر سری رفاء:

-
- (۱) دیوان منوچهری، ۵۸.
 - (۲) دیوان ابن‌معتز، ۳۲۷.
 - (۳) وصف اللال فی وصف الهلال، ۷۳.
 - (۴) دیوان منوچهری، ۵۸.

وَلَا حَ لَنَا الْهَلَالَ كَشَطْرِ طَلُوقٍ
عَلَى لِبَسَاتٍ زُرُقَاءِ اللَّبَاسِ^۱

و یا تصویر داس مهنو که در شعر مغزی می خوانیم:

کشت حاجت زود بدرودند بر دست امید
زانکه همچون داس زرین بود بر گردون هلال^۲

یادآور این تصویر ابن معتر است:

أَنْظُرُ إِلَى حُسْنِ هَلَالٍ بَدَا
يَهْتِكُ مِنْ أَنْوَارِهِ الْجَنْدِيسَا
كِمَنْجَلٍ قَدْ صَبِغَ مِنْ فِضَّةٍ
يُحْصِدُ مِنْ زَهْرِ الدُّجَى نَرْجِسَا^۳

و همچنین تصویر هلال بصورت زورق که در شعر فرخی آمده:

به پیش رای وی اندر پدید شد رودی
هلال زورق و خور لنگر و ستاره سنا^۴

که در شعر ابن معتر دیده می شود:

أَنْظُرُ إِلَيْهِ كَزُورِقٍ مِنْ فِضَّةٍ
قَدْ أَثْقَلَتْهُ حُمُولَةٌ مِنْ عُنْبِرِ^۵

- (۱) دیوان سری دفا، ۱۵۲.
- (۲) دیوان مغزی، ۲۵۲.
- (۳) دیوان ابن معتر، ۳۳۰.
- (۴) دیوان فرخی، ۶۳.
- (۵) دیوان ابن معتر، ۳۱۳.

و تشبیه هلال به ابروی پیران که در شعر قطران آمده:

بسان طبع دلگیران و یا چون ابروی پیران
چو گرد محفلی و پیران فراز آری توزرین نون^۱

که عیناً در شعر شریف ابوالحسن علی بن حسین بن حیدره عقیلی

آمده:

أَوْ مَاتَرِي حُسْنَ الْهَلَالِ كَأَنَّهُ
لَمَّا تَبَدَّى حَاجِبٌ قَدْ شَا بَا^۲

و نون زرین در همان شعر قطران یادآور این تشبیه علوی اصفهانی

است:

مَالِ الْهَلَالِ نَاحِلَافِي الْمَرْبِ
كَالْنُونِ قَدْ خَطَّتْ بِمَاءِ الْذَهَبِ^۳

و این تصویر بسیار معروف در شعر طاهر بن فضل چغانی:

بر بسته هوا چون کمری قوس قزح را
از اصفرو از احمر و از ابیض معلم
گویی که دوسه پیرهن است از دوسه گونه
وز دامن هر يك ز دگر پارنگی کم^۴

(۱) دیوان قطران، ۲۹۶.

(۲) وصف اللال، ۷۲.

(۳) التشبیهات، ۱۳.

(۴) لباب الالباب، ۹۳.

که منوچهری آنرا بدینصورت درآورده:

بامدادان بر هوا قوس قزح
بر مثال دامن شاهنشهی
پنج دیبای ملون بر تنش
باز جسته دامن هر دیبهی^۱

و معزی بدینگونه:

نماید خویشتن قوس قزح، چون چنبر رنگین
که باشد در زمین پنهان یکی نیمه از آن چنبر
چو پوشیده ز پیراهن که هر يك را بود پیدا
به تن جامه یکی اخضر یکی احمر یکی اصفر^۲

از این تصویر معروف، منسوب به ابن رومی یاسیف الدولة حمدان،
گرفته شده است:

وَقَدْ نَشَرْتُ أَيْدِي الْجَنُوبِ مَطَارِفَا
عَلَى الْجَوِّ دُكْنًا وَالْحَوَاشِي عَلَى الْأَرْضِ
يُطَرِّزُهَا قَوْسُ السَّحَابِ بِمَا صَفِرَ
عَلَى أَحْمَرٍ فِي أَخْضَرٍ تَحْتَ مَبْيُضٍ
كَأَذْيَالِ خَوْدٍ أَقْبَلْتُ فِي غَلَائِلِ
مُصَبَّغَةٍ وَالْبَعْضُ أَقْصَرُ مِنْ بَعْضٍ^۳

(۱) دیوان منوچهری، ۹۳.

(۲) دیوان معزی، ۲۴۶.

(۳) لباب الالباب، ۲۹ و یتیمة الدهر، ۲۰/۱ و معاهد التنصیح، ۳۴/۱.

که در حماسه ابن الشجری^۱ به نام قبیصی نقل شده است. و تصویر جوزا، بصورت کمر بند و حمایل - با اینکه به فارسی بودن آن از قدیم اشارت کرده اند - در شعر عربی ابن دوره میخوانیم و ثعالبی گوید:
قال بعض اهل العصر و هو الهمذانی:

فَعَقْدُ الثُّرَيَّا فِي مَحَامِنِ ثَغْرِه
وَمَنْطِقَةُ الْجُوزَاءِ فِي خَصْرِه تَجْرِي^۲

و تشبیه مجره به جویبار درین شعر عنصری:

مجره وار یکی جوی اندر و گذرد
بر آب خضر تبه کرده آب او بازار^۳

یادآور این تصویر مجره است در شعر ابن معتر:

وَكَأَنَّ الْمَجْرَ جَدُولُ مَاءٍ
نُورِ الْأَقْحَوَانِ فِي جَانِبَيْهِ^۴

و این تصویر از ثریا، در وصف درازی شب، در شعر دقیقی:

درنگی که گفتم که پروین همی
نخواهد شد از تارکم زاستر^۵

(۱) حماسه ابن الشجری، حیدرآباد، ۱۹۲۵، ۲۳۱.

(۲) ثمار القلوب، ۶۸۴.

(۳) دیوان عنصری، ۹۳.

(۴) دیوان ابن معتر، ۳۲۷.

(۵) اشعار پراکنده، ۱۵۶.

عیناً یادآور این تشبیه امرالقیس است:

كَانَ الثُّرَيَّا عُلِقَتْ فِي مَصَامِيهَا
بِأَمْرٍ كَتَّانِ السَّيِّ صَمَّ جَنْدَلًا

و در زمینه برق و ابر، تصویری نظیر خنده برق که در شعر مسعود سعد

می خوانیم:

زمین زگریه ابر است چون بهشت نعیم
هوا ز خنده برق است چون که سینا^۱

یادآور این تصویر سری رقاء است:

عَلَا قَالِبُرُقُ يَبْسُمُ دُو -
نَه وَالرَّعْدُ يَنْتَجِبُ^۲

و تصویر طراز علم از برق در این شعر منوچهری:

باد علمدار شد ابر علم شد سیاه
برق چنان چون ز زریک دو طراز علم^۳

همان است که در شعر سری رقاء بدینگونه آمده است:

(۱) به نقل: *The Influence of Arabic Poetry...* P. 152

(۲) دیوان مسعود سعد، ۱۱.

(۳) دیوان سری رقاء، ۶۱.

(۴) دیوان منوچهری، ۵۲.

كَأَنَّهَا وَ الْبَرْقِ فِي ابْتِسَامِ
كَتِيبَةٌ مُدْهَبَةٌ الْاِعْلَامِ^۱

وخننده زنگی در مورد شب و سپیده که در این شعر فرخی آمده:

چنان سیاه شبی اندکی سپید بروی
چوزنگی بی که به خنده گشاده باشد لب^۲

یادآور این تصویر در شغرتنوخی است:

كَأَنَّ ظِلَامَ اللَّيْلِ وَالْفَجْرُ ضَاكِكُ
يَلُوحُ وَيَبْدُو أَسْوَدٌ يَتَّبِعُ^۳

و تشبیه رعد به طبل زن سپاه که در شعر رودکی آمده است:

نقاط برق روشن و تندرش طبل زن
دیدم هزار خیل و ندیدم چنومهیب^۴

و در شعر منوچهری آمده:

رعد پنداری طبال همی طبل زند
بر در بوالحسن بن علی بن موسی^۵

(۱) دیوان سری رفاء، ۲۵۷.

(۲) دیوان فرخی، ۹.

(۳) من غاب عنه المطرب، ۲۵۸.

(۴) دیوان رودکی، ۱۴.

(۵) دیوان منوچهری، ۱۰۵.

در شعر اندلس همین روزگار از ابو عمر رمادی بدینگونه دیده می شود:

قَامَتْ رَوَاعِدُهَا بِطَبُولٍ
فِي حَرْبِهَا وَبُرُوقِهَا بِنُصُولِ

و تصویر تیغ بر کشیدن صبح که در شعر مسعود سعد آمده:

زَانِ بِيَمِ كَافْتَابِ زَنْدِ تَيْغِ
لِرِزَانِ شَدَّ زِگَرْدُونَ كَوِ كَبِ

و در شعر این دوره رواج دارد، در شعر عرب بدینگونه آمده است:

أَمَّا الظَّلامُ فَحِينَ رَقَّ قَمِيصُهُ
وَأَرَى بِيَاضِ الصَّبْحِ كَالسِّيفِ الصَّادِي

و این تصویر صبح در شعر کسایی:

گویی که دوست قرطه شعر کبود خویش
تا جایگاه ناف به عمدا فرو درید

که عیناً این تصویر صبح را در شعر سری رفاء بیاد می آورد:

وَانظُرْ إِلَى اللَّيْلِ كَيْفَ تَصَدَّعُهُ
رَايَةُ صُبْحٍ مُبْيِضَةُ الْعَذَبِ

-
- (۱) الهدیعی وصف الربیع، ۱۰.
 - (۲) دیوان مسعود سعد، ۴۲.
 - (۳) التشبیحات، ۱۸.
 - (۴) المعجم شمس قیس، ۲۴۷.

كِرَاهِبٍ حَنَّ لِلْمَوِيِّ طَرِبًا
فَشَقَّ جَلْبَابَهُ مِنْ الطَّرَبِ

۴. بزم شراب و شرابخواری: در این زمینه اشتراك تصاویر شاید بیش از هر موضوع دیگر باشد چنانکه تصویر بسیار معروف شعر فیروز مشرقی که گفته:

گه قنینه به سجود اوفتد از بهر دعا
گه زغم برفکند بکدهن از دل خوننا

و پس از او در شعر فرخی می‌خوانیم:

کنون در زیر هر گلبن قنینه در نماز آید
نبیند کس که از خنده دهان گل فراز آید

و همچنین منوچهری:

به قدح بلبله را سر بسجود آور زود
که همی بلبل بر سر و کند بانگ نماز

و حتی معزی:

به نماز آرسر بلبله در پیش قدح
چو سرخویش بر آرند حریفان ز نمازه

-
- ۱) دیوان سری دلاء، ۶۳.
 - ۲) اشعار پراکنده، ۱۹.
 - ۳) دیوان فرخی، ۴۰۳.
 - ۴) دیوان منوچهری، ۳۹.
 - ۵) دیوان معزی، ۲۱۷.

از این تصویر ابن معتر گرفته شده است:

وَحَانَ رُكُوعٌ اِبْرِيْقٍ لِكَاسٍ
وَنَادَى الدِّيكُ حَتَّى عَلَى الصَّبُوحِ

که بصورت‌های دیگر هم در شعر عرب تکرار شده است و اصل این تصویر گویا از این تشبیه ابونواس گرفته شده است که گفته:

اِبْرِيْقُنَا مُنْتَصِبٌ تَارَةً
وَتَارَةً مُبْتَرِكٌ جَاثٍ

که در شعر فارسی نیز بهمین صورت انتقال یافته و قاضی منصور فرغانی گفته است:

برخیز که شمع است و شراب است و من و تو
آواز خروس سحری خاست ز هر سو
برخیز که بر خاست پیاله به یکی پای
بنشین که نشسته‌ست صراحی بدو زانو

و یا تشبیه جام در لطافت و صفا بدینگونه که در شعر کویکی مروزی آمده است:

قدح و باده هر دو از صفوت
همچو ماه دو هفته داد اثر

(۱) دیوان ابن معتر، ۲۱۲.

(۲) دیوان ابونواس، ۲۵.

(۳) لباب‌الالباب، ۱۶۶.

یا قدح بی می است، یا می ناب
بی قدح در هوا، شگفت نگرا

که در شعر بحتری دیده می شود:

تُخْفِي الزَّجَاجَةُ لَوْنَهَا فَكَأَنَّهَا
فِي الْكَفِّ قَائِمَةٌ بِغَيْرِ انْسَاءٍ^۱

و این تشبیه محضایری رازی:

باده به من داد از لطافت و گفتم
جام به من داده و شراب نداده^۲

و در التشبیها ت ابن ابی عون تصویری دیگر نقل شده بدینگونه:

كَأَنَّ صَفْتًا وَصَفْتًا مِنْهَا زَجَاجَتُهَا
كَأَنَّهَا لِاشْتِبَاهِ اللَّوْنِ جَوْفَاءُ^۳

و در شعر امیه بی ابی الصلت نیز آمده:

مِنْ شَرَابٍ كَأَنَّهُ لَيْسَ فِي الْكَأِ -
مِنْ إِذَا مَا صَبَّبْتَهُ مِنْ صِفَائِهِ^۴

(۱) همان کتاب، ۲۹۷.

(۲) التشبیها ت، ۳۹.

(۳) گنج بازیافته: غضایری دازی و اشعار او، ۲۳.

(۴) التشبیها ت، ۱۷۳.

(۵) همان کتاب، همان صفحه.

و صاحب بن عباد نیز بدینگونه سروده است:

رَقَّ الزُّجَاجُ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ
فَتَشَابَهَا فَتَشَا كَلَّ الْأَمْرُ
فَكَأَنَّهُ خَمْرٌ وَلَا قَدَحٌ
وَكَأَنَّهَا قَدَحٌ وَلَا خَمْرٌ^۱

و در شعر کسایی نیز بدینگونه آمده است:

آن صافی بی که چون به کف دست برنهی
می از قدح ندانی و نی از قدح نبیدی^۲

و این تصویر شراب را که در شعر رودکی آمده:

نابسوده دو دست رنگین کرد
ناچشیده به تارك اندر تاخت^۳

در شعر ابونواس نیز میخوانیم:

كَأْسٌ مِنَ الرَّاحِ الْعَتِيقِ بِرِيحِهَا
قَبْلَ الْمَذَاقَةِ فِي الرَّؤْسِ تَسُورُ^۴

و این تصویر که در شعر دقیقی آمده:

-
- (۱) نثیمة الدهر، ۹۲/۳.
 - (۲) لهاب الالباب، ۲۷۱.
 - (۳) دیوان رودکی، ۲۲.
 - (۴) دیوان ابونواس، ۲۱.

زان ستاره که مغربش دهن است
مشرق او را همیشه بر رخسار^۱

و در شعر منجیک می خوانیم:

بیار ماها آن آفتاب کش بخوری
فروشود زلب وازدورخ بر آیدزود^۲

در شعر ابونواس بدینگونه است:

كأماً إذا انحدرت في حلقِ شاربها
أجدته حمرتها في العين والخذ^۳

و جانب دیگر این تصویر هم در شعر او بدینگونه آمده است:

في كؤسٍ كأنهنَّ نجومٌ
طالعاتٌ بروجها أيدينا
طالعاتٌ من السُّقاةِ البنا
فاذا ماغربنَّ بغربنَّ فينا^۴

و این تصویر شراب در شعر اسدی طوسی:

می زرد کف بر سرش تاخته
چو در ازبر زر بگداخته^۵

-
- (۱) اشعار پراکنده، ۱۵۰.
 - (۲) مجمع الفصحاء، ۵۰۷.
 - (۳) دیوان ابونواس، ۲۷.
 - (۴) التشبیات، ۱۳۰.
 - (۵) گرشاسنامه اسدی، ۵۱.

که عینا ترجمه دقیق تشبیه زیبای ابونواس است:

كَأَنَّ صُغْرِيَّ وَكُبْرِيَّ مِنْ فَوَاقِعِهَا
حَصْبَاءَ دُرِّ عَلِيٍّ أَرْضٍ مِنَ الذَّهَبِ^۱

و تشبیه شراب به چشم خروس در شعر مسعود سعد:

به صفو جرم هوا و به بوی مشک تبت
به رنگ چشم خروس و به طعم ماء عین^۲

در شعر اعشی دیده می شود:

وَكَأَنَّ كَعْبِينَ الدِّيكِ بَاكَرَتْ حُدَّهَا
بِفَتْيَانِ صِدْقٍ وَالنَّوَاقِيسُ تُضْرَبُ^۳

و نیز در شعر ابونواس:

وَ اشْرَبْتُ سُلَافًا كَعْبِينَ الدِّيكِ صَافِيَةً
تَسْمُو بِحَظَّيْنِ مِسْنٍ: حُسْنٍ وَلَا لَاءِ^۴

و یا این تشبیه در شعر غضایری:

گفتم: مهر است؟ گفت: مهرش پرورد
گفتم: ماه است؟ گفت: ماهش زاده ست^۵

(۱) فصول الثمائل، ۳۷.

(۲) دیوان مسعود سعد، ۲۳۳.

(۳) دیوان اعشی، ۲۰۳.

(۴) دیوان ابونواس، ۳۴.

(۵) گنج بازیافته: غضایری دازی و اشعار او، ۲۳.

که در شعر ابن معتر می‌خوانیم:

أَصْبَحَ أَصْقَى كَأْسَهَا وَأَمْسَى
فِي قَمَرٍ كَأَنَّهُ ابْنُ شَمْسٍ^۱

و تصویر قهقهه قنینه که در شعر منوچهری بدینگونه آمده است:

از قهقهه قنینه چومی زو فسرو کنی
کبک دری بخندد شبگیر تاضحی^۲

ابن معتر آنرا بدینگونه سروده است:

لَمَّا اسْتَحَثَّتْهُ السُّقَاةُ جَثَى لَهَا
فَبَكَى عَلَى قَدْحِ النَّدِيمِ وَقَهَّقَهَا^۳

و جای دیگر گوید:

وَيَا سَاقِيَّ الْيَوْمِ عُدَا وَثَنِيًّا
بَابْرِيقِ رَاحٍ فِي الْكُؤْسِ مَقَهَّقِهِ^۴

و صورت بهتری از این تصویر که در شعر دوره‌های بعد، در عصر صفوی، در شعر فارسی آمده است، از خان احمدخان گیلانی است که در قلعه قهقهه محبوس بوده و چنین گفته است:

(۱) دیوان ابن معتر، ۲۳۲.

(۲) دیوان منوچهری، ۹۲.

(۳) التّشبیّهات، ۱۸۸.

(۴) دیوان ابن معتر، ۲۵۳.

از گردش چرخ واژگون می‌گیریم
وز جور زمانه‌بین که چون می‌گیریم
با قد خمیده چون صراحی شب و روز
در قهقهه‌ام ولیک خون می‌گیریم^۱

درست از این تصویر سری رفاء گرفته شده است:

اشربَ فَقَدْ شَرَّدَ ضَوْءَ الصُّبْحِ عِنَّا الظُّلْمَا
وَصَوَّبَ الابْرِيقَ فِي الكَاسِ مُدَامَا عِنْدَمَا
كَانَ إِذْ مَجَّهَا مَقْفَهُ نَبْكَسِي دَمَا^۲

و این تصویرهای زیبای شمع که در شعر منوچهری آمده از قبیل:

چون بمیری آتش اندر تو رسد زنده شوی
چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن^۳

و در شعر سنایی نیز آمده:

درد دین خود بوالعجب درد دینست کاندروى چو شمع
چون شوی بیمار، بهتر گردی از گردن زدن^۴

عیناً ترجمه این تصویر در شعر سری رفاء است:

(۱) تذکره فتایح الافکار، ۳۵.

(۲) من‌غاب عنه المطرب، ۲۸۲ و دیوان سری رفاء، ۲۶۰.

(۳) دیوان منوچهری، ۲۲.

(۴) دیوان سنایی، چاپ اول، ۳۷۶.

جَاءَتْ هَدِ يَتَكَ الَّتِي
 هِيَ شَمْسُنَا بَعْدَ الْغِيَابِ
 صَفَرُ الْجُسُومِ كَمَا نَمَّا
 صَبِغَتْ مِنَ الذَّهَبِ الْمَذَابِ
 وَإِذَا عَسَرَتْهَا مَرَضَةٌ
 فَشَفَاوَهَا ضَرْبُ الرِّقَابِ^۱

که در جای دیگر هم سری آنرا تکرار کرده:

شَفَاوَهَا إِنْ مَرَضَتْ ضَرْبُ الْعُنُقِ^۲

و در شعر میکالی نیز بدینگونه آمده است:

إِذَا مَا عَلَتْهُ عِلَّةٌ خُرَّ رَأْسُهُ
 فَيُخْتَالُ فِي ثَوْبٍ جَدِيدٍ مِنَ الْعُمُرِ^۳

واینکه در شعر منوچهری، در خطاب به شمع، می‌خوانیم:

پیرهن درزیرتن پوشی و پوشدهر کسی
 پیرهن برتن توتن پوشی همی بر پیرهن^۴

عیناً در شعر کشاجم بدینصورت تصویر شده:

-
- (۱) دیوان سری رفاع، ۴۱.
 - (۲) همان کتاب، ۱۸۶.
 - (۳) زهر الاداب، ۱۱۶/۳.
 - (۴) دیوان منوچهری، ۶۲.

وَصُفِّرِ مِنَ بِنَاتِ النَّحْلِ تُكْسَى
بِوَاطِنِهَا وَأَظْهَرُهَا عَوَارِ

و در شعر میکالی بدینگونه:

يَشْبَهُ الْعَاشِقَ فِي لَوْ-
نٍ وَ دَمَعِ ذِي انْكَسَابِ
كُتِبَ الْبَسَاطِنُ مِنْهُ
وَ هُوَ عُرْيَانُ الْاَهَابِ^۱

و تصویر دیگر شمع در شعر منوچهری:

هر زمان روح تولختی از بدن کمتر کند
گویی اندر روح تو مضمهر می گردد بدن^۲

که در این بیت سری نیز دیده می شود:

ارواحها تَأْكُلُ اجسامها
عمداً وَ تَقْتَنِي حِينَ تَفْنِيها^۳

و تشبیه آتش به رایب زرد که در شعر فرخی آمده:

برکشیده آتشی چون مطرد دیبای زرد
گرم چون طبع جوان و زرد چون زرعیار^۴

(۱) زهرالاداب، ۱۱۶/۳.

(۲) همانجا، همان صفحه.

(۳) دیوان منوچهری، ۶۲.

(۴) دیوان سری (فاه)، ۲۷۲.

(۵) دیوان فرخی، ۱۷۶.

در شعر ابن معتر دیده می‌شود:

فَوْقَ نَارِ شَبْعِيٍّ مِنَ الْحَطَبِ الْجَزُّ -
لِ إِذَا مَا التَّنَطُّتُ إِلَيْهِ شَرَارُ
فَهِيَ تَعْلَوُا الْيَفَاعَ كَالرَّايَةِ الْحَمْرَاءُ
تَفْرِي الدُّجَا السِّيَ كُلَّ سَارٍ

و به صورت رایت سرخ و زرد در شعر سری رفاء:

خَفَقَتْ رَايَةَ الصَّبَاحِ وَلِلنَّاءِ -
رِ لَهَيْبُ كِرَايَةِ الصَّفْرَاءِ^۲

۵. انسان و معشوق: بعضی از تصاویر مربوط به زیبایی معشوق چنان شبیه تصویرهای گویندگان عرب است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت از قبیل:

ای نیشب گریخته از رضوان
وندر شکنج زلف شده پنهان^۳

که در شعر فرخی آمده و عیناً از این تعبیر بسیار رایج: و هرب من الرضوان، زبان عرب گرفته شده که در روزگار فرخی - به تصریح ثعالبی - از کلیشه‌های رایج زبان عرب بوده است که «مِنْ حُرِّرِ الْفَاظِمِمْ فِي أَوْصَافِ الْمُرْدِ: هَرَبٌ مِنَ الرِّضْوَانِ»^۴ و بی‌گمان فرخی آنرا در شعر خود

(۱) التشبيهات، ۲۰۵.

(۲) دیوان سری رفاء، ۱۱.

(۳) دیوان فرخی، ۲۸۱.

(۴) من غاب عنه المطرب، ۲۷۵.

ترجمه کرده است و مسعود سعد یا از او گرفته یا از عربی و گفته است:

گفتم که: چگونه جستی از رضوان
ای بچه ناز پرور حورا^۱

این تصویر در شعر ازرقی:

بر زمین چشم گوزنان است گویی صف زده
اختران جزع پیکر در عقیقین آسمان^۲

یادآور این تصویر در شعر امر القیس است:

كَأَنَّ عَيْونَ الوَحشِ حَوْلَ خِباننا
وَأَرْحُلنا الجَزْعُ الذی لَمْ يُثَقِّبِ^۳

و تشبیه گیسوی معشوق به خوشه انگور که در شعر فخرالدین
گرگانی می خوانیم:

دو زلف انگور و رخ چون آب انگور
غلام هر دو گشته مشک و کافور^۴

و شعر قطران:

-
- (۱) دیوان مسعود سعد، ۱۳.
 - (۲) دیوان ازرقی هروی، ۷۵.
 - (۳) دیوان امر القیس، چاپ بیروت، ۷۰.
 - (۴) ویس و دامین، ۱۱۱.

سیاه زلفش بر سرخ رخ فتاده مدام
هم آنچنان که به عناب در فتاده عنب^۱

و استاد فروزانفر این تشبیه را - در شعر فخرالدین اسعد گرگانی -
دارای تازگی دانسته اند^۲ و نوشته اند زلف در عربی به خوشه خرما تشبیه
شده است و از شعر امراء القیس شاهد آورده اند که گفته است:

وَفَرَعٍ يَزِينُ الْمَتْنَ أَسْوَدَ فَاحِمٍ
أَثِيثٍ كَقِنْوِ النَّخْلَةِ الْمُتَعَشِّكِلِ

باید یادآوری شود که تشبیه چندان تازه ای هم نیست گذشته از
آنکه قبل از آنها در شعر فرخی آمده است:

آنکه زلفش چو خوشه عنب است
لبش از رنگ همچو آب عنب^۳

و معزی نیز آنرا بدینگونه آورده است، و در خطاب به گیسوی
معشوق گفته:

گه خوشه عنبی گه عقده ذنبی
گه پرده قمری گه حلقه سمنی^۴

از تشبیهات بسیار رایج شعر عرب بوده چنانکه ابن معتر در فصول

(۱) دیوان قطران، ۲۱.

(۲) سخن و سخنوران، ۲/۲.

(۳) دیوان فرخی، ۱۵.

(۴) دیوان معزی، ۸۲۹.

التماثل می گوید:

زنی از عرب گیسوان دخترش را بدینگونه وصف می کند که:
همچون سم اسب است که دامن گسترده و اگر رهایش کنی زنجیر است
و اگر شانه بزنی همچون خوشه انگوری است که بارانش جلا بخشیده
باشد^۱ و در شعر ابن معتر نیز آمده است:

كَأَنَّ سُلَافَ الْخَمْرِ مِنْ مَاءٍ خَدَّهَا
وَعُنُقُودَهَا مِنْ شَعْرَةِ الْجَعْدِ تَقَطَّفُ^۲

که عیناً شعر فرخی را به یاد می آورد و تشبیه زلف به عقرب و
کژدم که یکی از تصاویر رایج شعرهای غنایی فارسی است و تا همین
دوره متأخر آن را می پسندیدند و امروز در نظر ما تصویری خنده آور
می نماید و در قرن چهارم بسیار رایج بوده چنانکه در شعر دقیقی می-
خوانیم:

زخم عقرب نیستی برجان من
گرورا زلف معقرب نیستی^۳

و منوچهری گفته است:

زانکه زلفش کژدم است و هر که را کژدم گزید
مرهم آن زخم را کژدم نهد کژدم فسای^۴

(۱) فصول التماثل، ۵.

(۲) التشبیحات، ۱۸۱ و دیوان ابن معتر، ۲۳۷.

(۳) اشعار پراکنده، ۱۶۳.

(۴) دیوان منوچهری، ۱۰۳.

از تشبیهات و استعارات رایج شعر عرب است چنانکه در این ابیات از این معتر می‌خوانیم:

تَحْكِي ذَوَائِبُهَا فِي
رَوَاجِهَا وَالْمَجِيَّةِ
عَقَارِبًا شَائِلَاتٍ
أَذْنَا بِهَا مَحْبِبَّةٌ^۱

و همچنین تشبیه زلف به چوگان که از رایجترین تصویرهای این دوره است و در شعر رودکی می‌خوانیم:

بِزَلْفِ چوگان نازش همی کنی تو بدو
ندیدی آنگه او را که زلف چوگان بود^۲

در شعر ابن معتر بدینگونه دیده می‌شود:

وَإِنْ يَكُنُّ لِقَوْمٍ سَاقٍ يَعْشَقُ
فَجَفَنَهُ بِجَفْنِيهِ يَدْبِقُ
وَرَأْسَهُ كَمَثَلِ فَرْقٍ قَدْ مَطَرَ
وَصُدَّغَهُ كَالصَّوْلِجَانِ الْمُنْكَسِرِ^۳

و از نظر وصف حالات عاشق و معشوق این معنی، اگر چه جنبه تصویری به آن شکل که مورد نظر ماست ندارد، در شعر امرء القیس:

(۱) دیوان ابن معتر، ۲۵۴.

(۲) دیوان رودکی، ۲۸.

(۳) دیوان ابن معتر، ۳۱۰.

تَسَلَّتْ عَمَايَاتُ الرِّجَالِ عَنِ السَّهْوِ
وَلَيْسَ فَوَادِي عَنِ هَوَاكَ بِمُنْسَلٍ^۱

درست یادآور این معنی است که در شعر منوچهری می‌خوانیم :

ز خواب هوی گشت بیدار هر کس
نخواهم شدن من ز خوابش مفیقا^۲

و این تشبیه ویس و رامین، در مورد وصف هماغوشی عاشق و معشوق:

اگر باران بر آن هر دو سمن بر
بباریدی نگشتی سینه‌شان ترا^۳

در شعر علی بن جهم بدینگونه آمده است:

فَبِتْنَا جَمِيعًا لَوْ تَرَأَى ز جَاغَةً
مِنَ الْخَمْرِ فَيَمَّا بَيْنَنَا لَمْ تُسْرَبِ^۴

و این تصویر که در شعر این دوره بسیار رایج است چنانکه سعید سعد

گفته:

1) *The Influence of Arabic Poetry...*, P. 43.

۲) دیوان منوچهری، ۵.

۳) ویس و رامین، ۱۱۱.

۴) التشبیهات، ۲۳۹.

چو دید عزم مرا بر سفر درست شده
فرو شکست به لؤلؤ کنار عنباب^۱

یادآور تشبیه معروف و آوای دمشقی است :

فَأَمَّطَرْتُ لَوْلُؤًا مِنْ نَرَجِسٍ وَسَقَتُ
وَرْدًا وَعَضَّتْ عَلَى الْعُنَّابِ بِالْبَرْدِ^۲

۶. در مورد جانوران و پرندگان: تشبیه اسب به درخت نخل که
در شعر مسعود سعد می خوانیم:

پرورده تنی چو کوهی اندر تن
بر رفته سری چو نخلی اندروا^۳

یادآور تصویر شعر اعشی است:

وَكَلَّ كَهْمِيَّتٍ كَجِدْعِ الْخِصْبَا -
بِ يَرْنُو الْقِنَاءَ إِذَا مَا صَفَنَ^۴

و تشبیه صهیل اسب به رعد که در شعر منوچهری می خوانیم:

ابر سیر و باد گرد و رعد بانگ و برق جبه
پیل گام و سیل بر و شیخ نورد و راهجوی^۵

(۱) دیوان مسعود سعد، ۳۳.

(۲) دیوان واوا دمشقی، چاپ لندن، ۱۹۱۳، صفحه ۲۷.

(۳) دیوان مسعود سعد، ۱۵.

(۴) دیوان اعشی، ۲۱.

(۵) دیوان منوچهری، ۱۱۱.